

بررسی ضرورت و گریزناپذیری جنگ آخرالزمان در معارف مهدوی

غلامرضا بهروزی لک^۱، مهرداد ندرلو^۲

چکیده

پژوهش حاضر با هدف تبیین مبانی عقلی و نقلی ضرورت و گریزناپذیری جنگ آخرالزمان در آستانه ظهور منجی؛ به بررسی سنت تقابل حق و باطل در معارف مهدوی می‌پردازد. مسئله اصلی تحقیق آن است که آیا وقوع جنگ آخرالزمان صرفاً رویدادی تاریخی است یا ضرورتی برخاسته از سنت الهی در تحقق وعده غلبه دین حق؟ این مطالعه با رویکرد تحلیلی- توصیفی و روش اسنادی، ضمن تحلیل آیات و روایات مهدوی، به بررسی ابعاد معرفتی، کلامی و اجتماعی این تقابل پرداخته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که جنگ آخرالزمان نه امری تصادفی یا سیاسی، بلکه ضرورتی الهی در مسیر تحقق عدل جهانی و احقاق حق است. از منظر عقلی، این تقابل ناشی از ناسازگاری ذاتی دو جبهه حق و باطل، و از منظر نقلی، تحقق وعده الهی است که بدون نبرد نهایی ممکن نخواهد بود. با این حال، سخن از ضرورت جنگ به معنای پذیرش خشونت ساختاری یا کشتار فراگیر نیست، بلکه بیانگر اصل گریزناپذیری سنت الهی در رویارویی حق و باطل است؛ سنتی که در عصر ظهور به اوج می‌رسد و با تحقق کامل وعده الهی، زمینه‌ساز استقرار حکومت جهانی عدالت خواهد شد.

واژگان کلیدی: مهدویت، معارف مهدوی، جنگ، جنگ آخرالزمان، گریزناپذیری جنگ.

مقدمه

در روایات اسلامی، به‌ویژه منابع مهدوی، جنگ‌های آخرالزمانی جایگاه ویژه‌ای دارند و به‌عنوان امری گریزناپذیر و حتمی تصویر شده‌اند. این روایات که از بسامد بالایی در متون اسلامی برخوردارند، جنگ آخرالزمان را نه تنها به‌عنوان واقعه‌ای تاریخی، بلکه به‌عنوان بخشی از چشم‌انداز ظهور منجی و مقدمه‌ای برای برقراری عدل و داد در جهان مطرح می‌کنند. با این حال، به‌رغم گستردگی و تکرار این روایات در منابع حدیثی و گزارش‌های متعدد در مورد نبردهای آخرالزمانی، تاکنون بررسی جامع و نظام‌مند علمی در خصوص چرایی ضرورت و گریزناپذیری وقوع این جنگ‌ها انجام نشده است.

سؤال اصلی این پژوهش آن است که چرا در روایات مهدوی، جنگ آخرالزمان به‌عنوان جزء ضروری و اجتناب‌ناپذیر فرآیند ظهور و تحقق حاکمیت الهی معرفی شده است؟ آیا وقوع این جنگ نتیجه ماهیت ظلم‌ستیزانه حکومت مهدوی است، یا اوضاع اجتماعی و تاریخی جهان آن را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد؟ در پاسخ به این پرسش، پژوهش حاضر با تمرکز بر دو بعد عقلی و نقلی، تلاش می‌کند ضرورت جنگ آخرالزمان و گریزناپذیری آن را تبیین کند. در همین زمینه، از نظر روش‌شناسی، این پژوهش از روش توصیفی-تحلیلی بهره می‌گیرد و داده‌ها از طریق مطالعه منابع مکتوب معتبر اسلامی و سایر منابع مرتبط گردآوری شده و با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی بررسی می‌شوند.

ضرورت پژوهش از چند جنبه اهمیت دارد: نخست، این مسئله درک صحیح از آموزه‌های مهدوی و ماهیت قیام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را امکان‌پذیر می‌سازد و می‌تواند از برداشت‌های نادرست درباره صلح طلبی مطلق یا خشونت‌گرایی محض نهضت مهدوی جلوگیری کند؛ دوم، تحلیل این مسئله بر اساس مبانی دینی، درک عمیق‌تر از تحولات آخرالزمانی و زمینه‌های وقوع آن‌ها را فراهم و در پژوهش‌های اسلامی و مطالعات آینده پژوهی دینی نقش مؤثری ایفا می‌کند. از منظر پیشینه پژوهشی، جنگ‌های آخرالزمانی همواره در کانون توجه متون اسلامی، به‌ویژه منابع حدیثی شیعه و سنی قرار داشته‌اند. این روایات عمدتاً در ضمن احادیث مرتبط با مهدویت ذکر شده و بخش قابل توجهی از آن‌ها به وصف رخدادهای شخصیت‌ها و مکان‌های خاص پیش از ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اختصاص یافته است که به نوعی پیشینه عام موضوع تلقی می‌شود.



اما در این خصوص، شماری از آثار پژوهشی جدید به بررسی ابعاد مختلف نبردهای آخرالزمانی پرداخته‌اند. از جمله این آثار می‌توان به مقاله‌ای از رحیم کارگر با عنوان «مهدویت و فرجام ستیزش حق و باطل» (کارگر، ۱۳۸۵: ص ۱۰۵-۱۳۶) اشاره کرد که به تحلیل مفاهیم «حق» و «باطل» در قرآن و تبیین سیر تاریخی درگیری میان این دو جریان و سرانجام نهایی آن‌ها می‌پردازد. همچنین حسین الاهی نژاد در مقاله‌ای با عنوان «مهدویت؛ تنازع حق و باطل» (الاهی نژاد، ۱۳۹۱: ص ۸۷-۱۳۶)؛ با رویکردی فلسفه تاریخی، سه نظریه مهم درباره تبیین ستیز حق و باطل در بستر تاریخ را بررسی و نقد کرده است.

در کنار این مقالات، کتاب «پایان تاریخ و نبرد نهایی»، نوشته مهدی نخالی (نخاوی، ۱۴۰۳: ص ۱-۳۵۷) نیز به بررسی مؤلفه‌های جنگ آخرالزمان از منظر تقابل حق و باطل، آینده تاریخ بشر و وظایف منتظران در این مقطع سرنوشت‌ساز می‌پردازد.

برخی دیگر از تألیفات موجود، تمرکز خود را بر اشخاص و حوادث خاص در روایات آخرالزمانی نهاده‌اند؛ از جمله مباحث مربوط به نبرد سفیانی، جنگ‌هایی در مناطق ویژه‌ای چون قرقیسیا (یا آرماگدون)، و اوضاع اجتماعی و سیاسی پیش از ظهور. در این زمینه می‌توان به مقاله «آرماگدون، عوام‌فریبی و انتظار مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف»، از امین میرزایی (میرزایی، ۱۳۸۱: ص ۱-۱۰) و نیز کتاب «سفیانی»، اثر نجم‌الدین طبسی (طبسی، ۱۳۹۴: ص ۱-۱۴۴) اشاره کرد.

با این حال، بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که بیش‌تر این آثار به بررسی چرایی و ضرورت نبرد آخرالزمان نپرداخته‌اند و مسئله‌گریزناپذیری وقوع این جنگ‌ها تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است. بر همین اساس، پژوهش حاضر، نوآورانه است و تلاش دارد با استناد به ادله عقلی و نقلی، ضرورت و پشتوانه نظری جنگ آخرالزمان در معارف مهدوی را تبیین کند.

۱. مفهوم‌شناسی واژگان

در آغاز، به منظور ایجاد انسجام مفهومی و وضوح در چارچوب نظری ضروری است تا به معناییابی واژگان کلیدی که عبارت است از: «ضرورت»، «جنگ» و «آخرالزمان» پرداخته خواهد شد تا امکان ادامه پژوهش فراهم آید.



۱-۱. ضرورت

واژه «ضرورت» در لغت به معنای ناچاری، اجبار و نیازی است که گریز از آن ممکن نیست. لغت شناسان عرب و فارسی آن را در معانی الزام، ناگزیری، احتیاج و امتناع جدایی چیزی از چیز دیگر تعریف کرده‌اند (فراهیدی، ۱۴۰۹: ج ۷، ص ۷؛ صاحب بن عباد، ۱۳۷۳: ج ۷، ص ۴۲۹؛ ابن منظور، بی تا: ج ۴، ص ۴۸۳؛ زبیدی، ۱۳۷۳: ج ۷، ص ۱۲۴؛ یعقوب، ۱۳۸۳: ص ۲۷۵؛ شرتونی، ۱۳۷۴: ج ۳، ص ۳۰۲؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۱۰، ص ۱۵۱۶۴؛ معین، ۱۳۸۱: ج ۱، ص ۱۰۰۷ و عمید، ۱۳۸۹: ص ۷۳۵).

در حوزه‌های علمی، «ضرورت» معانی متنوعی دارد: در منطق، به معنای قضیه‌ای بدیهی و خود اثبات است (احمدنگری، ۱۳۵۴: ج ۲، ص ۲۶۴ و سرور، ۱۳۸۷: ج ۱، ص ۱۷۷). در فقه، وضعیتی را بیان می‌کند که ارتکاب محرمات برای دفع ضرر مجاز تلقی می‌شود (سرور، همان). در فلسفه و کلام، معادل اجبار و واداشتن (سید مرتضی، ۱۴۰۵: ج ۲، ص ۲۷۵) و در معرفت‌شناسی، به معنای دانش یقینی و برهانی (بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۲: ص ۱۸۷) و در تصوف، به نیازهای بنیادین انسان ناظر است (تهانوی، ۱۳۷۵: ج ۲، ص ۱۱۱۲). بنابراین، «ضرورت» همواره بر لزوم، اجبار و حتمیت دلالت دارد و در این پژوهش، مراد از آن معنای حتمیت و عدم تخطی است که وقوع امری را گریزناپذیر می‌کند.

۱-۲. جنگ

واژه «جنگ» در لغت به پیکار، نبرد، جدال و هرگونه درگیری تعریف شده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۵، ص ۷۸۷۸؛ معین، ۱۳۸۱: ج ۱، ص ۵۴۱؛ آریانپور، ۱۳۸۲: ج ۲، ص ۲۵۱ و نوروزی خیابانی، ۱۳۸۴: ص ۵۵۶). به بیان دیگر، جنگ در معنای لغوی نقطه مقابل صلح و آشتی است و می‌تواند هم به شکل فیزیکی و مسلحانه و هم به صورت خصومت و مخالفت بروز کند.

در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، جنگ مفهومی محدودتر و دقیق‌تر دارد و به درگیری مسلحانه و سازمان‌یافته میان گروه‌های انسانی یا دولت‌ها اطلاق می‌شود که اهداف سیاسی، اقتصادی یا ایدئولوژیک خاصی را دنبال می‌کند. نظریه پردازانی چون کلازویتس جنگ را «عملی خشونت‌آمیز که هدف آن وادار کردن حریف به اجرای اراده ما است»؛ تعریف کرده‌اند (کلازویتس، ۱۹۷۶: ص ۷۵). برخی دیگر آن را «مبارزه بین انسان‌ها» یا «مبارزه میان دولت‌های



مستقل» معنا کرده‌اند. فون بو گوسلافسکی معتقد است، جنگ «منازعه گروه مشخصی از انسان‌ها، قبایل، ملت‌ها یا دولت‌ها علیه گروه مشابه یا هم نوع دیگر» است و بوتول آن را «مبارزه مسلحانه و خونین میان گروه‌های سازمان یافته» تعریف کرده است (بوتول، ۱۳۸۷: ص ۳۲-۳۳). بر این اساس، در این پژوهش، جنگ به عنوان پدیده‌ای سیاسی، اجتماعی و نظامی تعریف می‌شود که در نقطه مقابل صلح رخ می‌دهد و میان جمعی از انسان‌ها، اعم از دولت‌ها یا گروه‌های قدرتمند دیگر، برای دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده شکل می‌گیرد.

۳-۱. آخرالزمان

واژه «آخرالزمان»، ترکیب اضافی است و در لغت به معنای پایان دوران زندگی بشر و اتصال آن به قیامت تعریف شده و از آن به عاقبت، سرانجام و پایان روزگار یاد شده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ج ۱، ص ۷۷؛ معین، ۱۳۸۱: ج ۱، ص ۳۷ و عمید، ۱۳۸۹، ص ۲۱).

در اصطلاح دینی، این واژه معنای گسترده‌تری یافته و علاوه بر زمان متصل به قیامت، به تحولات پیش از آن، از جمله دوره ظهور منجی، اطلاق می‌شود. این تحولات، عمدتاً بنیان‌های اجتماعی و معنوی بشر را تحت تأثیر قرار می‌دهند و در اسلام، به ویژه در اعتقادات شیعی، دوره‌ای را بیان می‌کنند که به ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف منتهی می‌شود. اگرچه واژه «آخرالزمان» در قرآن کریم مستقیماً ذکر نشده؛ مفهوم آن در آیات مرتبط با قیامت و تحولات پیش از آن منعکس شده و در روایات مهدوی بارها مورد تأکید قرار گرفته است. این دوره به عنوان زمانی از تحولات عمیق اجتماعی، اخلاقی و دینی شناخته می‌شود (مجتبایی و دیگران، ۱۴۰۱: مدخل آخرالزمان، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی).

بنابراین، مراد از «جنگ آخرالزمان» در این پژوهش، درگیری مسلحانه است که در آستانه ظهور منجی، یعنی هم زمان با آغاز فرایند ظهور و در بازه آغازین آن رخ می‌دهد. هر چند این جنگ می‌تواند دارای ابعاد فکری، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی نیز باشد؛ اما پژوهش حاضر در صدد تبیین این ابعاد نیست. همچنان‌که به وسعت، عمق و شدت آن نیز نمی‌پردازد و صرفاً بر اصل وقوع گریزناپذیر درگیری مسلحانه در آن بازه زمانی تمرکز دارد.



۲. ریشه‌های وقوع و گریزناپذیری جنگ از منظر اندیشمندان

به‌طور کلی، دیدگاه‌های موجود در سه حوزه اصلی قابل دسته‌بندی است: رویکردهای زیست‌شناختی، جامعه‌شناختی و الیهاتی. هر یک از این حوزه‌ها با تکیه بر مبانی خاص خود به تبیین ریشه‌های وقوع جنگ می‌پردازد و در مجموع، رابطه‌ای معنادار میان نگرش انسان‌شناختی و میزان پذیرش ضرورت جنگ آخرالزمان را نشان می‌دهد.

۲-۱. تحلیل زیست‌شناختی چرایی وقوع جنگ

در دیدگاه زیست‌شناختی، جنگ پدیده‌ای طبیعی و برخاسته از سرشت انسان تلقی می‌شود. در الیهات مسیحی، سنت آگوستین پرخاشگری را نتیجه «گناه نخستین» می‌داند که پس از هبوط آدم در ذات بشر نفوذ کرده و عقل را از مسیر صحیح منحرف کرده است (اینترنتی ۱؛ ایمان، بی‌تا: ص ۴۸). بر همین اساس، جنگ بازتاب فساد درونی انسان است و تا زمان رهایی از این نقص، استمرار خواهد داشت. فروید نیز در روان‌کاوی، جنگ را تبلور غریزه پرخاشگری می‌داند و انسان را ذاتاً «گرگی درنده» برای هم‌نوع خود می‌داند (فروید، ۱۳۸۲: ص ۸۰). در امتداد این دیدگاه، ماکیاولی نیز با تأکید بر میل ذاتی انسان به نوآوری و آزادی، جنگ را نتیجه طبیعی میل به تسلط و حفظ استقلال فردی می‌داند (ماکیاولی، ۱۳۷۷: ص ۳۹، ۱۵۳ و ۱۹۳). بدین ترتیب، دیدگاه زیست‌شناختی، جنگ را پدیده‌ای ذاتی و همزاد انسان معرفی می‌کند که با سرشت پرخاشگر او پیوندی ناگسستنی دارد. از این‌رو، در این رویکرد، ضرورت جنگ، امری طبیعی و گریزناپذیر تلقی می‌شود.

۲-۲. دیدگاه جامعه‌شناختی درباره چرایی وقوع جنگ

در مقابل، جامعه‌شناسان غالباً جنگ را پدیده‌ای ثانویه و برخاسته از ساختارهای اجتماعی می‌دانند. آنان بر این باورند که طبیعت انسان خنثی است و عوامل اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی، رفتار جنگ‌طلبانه را شکل می‌دهند. از دیدگاه متفکرانی چون ارسطو و روسو، جنگ حاصل نابسامانی‌های ناشی از نظام‌های سیاسی و تربیتی ناکارآمد است، نه خصیصه ذاتی انسان. توماس پین نیز با رویکردی عمل‌گرایانه، توسعه روابط تجاری و وابستگی متقابل ملت‌ها را راهی برای حذف زمینه‌های جنگ می‌داند (اینترنتی ۱، بی‌تا: ص ۴۸-۴۹).



در برابر این دیدگاه خوش‌بینانه، برخی جامعه‌شناسان رویکردی کارکردگرایانه اتخاذ کرده‌اند. آر. اس. اشتاینمتز با تأثیر از داروین‌یسم اجتماعی، جنگ را ابزار «انتخاب اصلح جمعی» و شرط تداوم تکامل اجتماعی می‌داند (بوتول، ۱۳۸۷: ص ۲۶). ابن‌خلدون نیز با نگرشی جامعه‌شناختی و تاریخی، جنگ را نتیجه طبیعی تعاملات انسانی می‌داند؛ زیرا انسان برای رفع نیازهای خود ناگزیر از همکاری است و همین تعامل، زمینه تعارض، دوستی و دشمنی را پدید می‌آورد (ابن‌خلدون، ۱۳۸۲: ص ۵۱۸).

از منظر ماتریالیستی، مارکس جنگ را محصول تضادهای طبقاتی و اقتصادی می‌داند و آن را بخش جدایی‌ناپذیر تاریخ بشر تلقی می‌کند (اینترنتی، ۱، بی‌تا: ص ۵۷). وی وقوع جنگ را نشانه فروپاشی سرمایه‌داری و زمینه‌ساز ظهور جامعه بی‌طبقه می‌داند (کارگر، ۱۳۹۸: ص ۱۲۸-۱۳۲)؛ در ادامه این خط فکری، فوکویاما جنگ‌ها را ناشی از رقابت‌های ایدئولوژیک و سیاسی می‌داند و معتقد است با غلبه لیبرال‌دموکراسی، انگیزه‌های جنگ به تدریج کاهش می‌یابد (فوکویاما، ۱۹۹۲: مقدمه)؛ اما هانتینگتون با رد نظریه پایان تاریخ، تداوم درگیری‌ها را محتمل دانسته و آینده را صحنه برخورد تمدن‌ها و هویت‌ها می‌داند (هانتینگتون، ۱۴۰۳: ص ۲۸-۵۰).

بنابراین، دیدگاه‌های جامعه‌شناختی در یک طیف از خوش‌بینی اصلاح‌گرایانه تا جبرگرایی تمدنی گسترده‌اند؛ اما در مجموع، بر نقش ساختارهای اجتماعی و تاریخی در شکل‌گیری جنگ تأکید دارند.

۳-۲. دیدگاه‌های الهیاتی و دینی درباره وقوع جنگ

در رویکرد الهیاتی، جنگ نه‌تنها پیامد اجتماعی یا روانی، بلکه بازتاب نزاع بنیادین میان حق و باطل است. آگوستین در «شهر خدا»، تاریخ را صحنه تقابل میان «شهر خدا» و «شهر زمینی» معرفی می‌کند که سرانجام با پیروزی الهی پایان می‌یابد (آگوستین، ۱۳۹۳: ص ۹۱۲). در همین چارچوب، شخصیت‌هایی مانند شهید محمدباقر صدر، شهید مطهری و آیت‌الله مصباح‌یزدی با تأکید بر اختیار انسان، وقوع جنگ را لازمه آزادی اراده و زمینه‌ای برای تحقق کمال انسانی می‌دانند. به باور اینان، جنگ از نتایج ناگزیر آزادی انسان است و خداوند با علم به این پیامد، خیر برتر یعنی رشد معنوی بشر را برگزیده است (مصباح‌یزدی، ۱۳۹۴: ص ۳۰-۳۴ و ر.ک: مطهری،



۱۳۸۴: ج ۳، ص ۴۱۶).

در برابر این نگرش، جریان‌های انحرافی مانند بهائیت و قادیانیه، ضرورت جنگ را انکار می‌کنند. بهاء‌الله در آثار خود جهاد را لغو کرده و بیت‌العدل نیز تحقق صلح جهانی را از طریق گفت‌وگو ممکن می‌داند که با اراده‌ای آگاهانه از آن دور کرد (نوری، ۱۳۷ بدیع، ص ۱۰؛ بیانیه بیت‌العدل، ۱۹۸۵: ص ۱-۲ و ثابتی، ۱۳۹۹: ص ۸۵-۱۰۵). قادیانیه نیز با تحریف^۱ و تاویل احادیث، هرگونه جهاد مسلحانه را نفی کرده هرگونه اعتقاد به وقوع جنگ و درگیری در زمان ظهور مهدی موهوم و باطل می‌شمارد (قادیانی، ۲۰۲۴: ص ۵۶) و مهدی موعود را شخصیتی صلح‌طلب و فاقد نقش نظامی معرفی می‌کند (همان، ص ۲۷-۲۸).

۳. دلیل عقلی گریزناپذیری جنگ آخرالزمان

مفاهیم «آخرالزمان» و «جنگ آخرالزمان» در سنت‌های دینی ریشه دارند و بر پایه وحی، نبوت و بشارت‌های دینی تبیین می‌شوند؛ وعده‌هایی که تاریخ بشر را به سوی ظهور منجی و استقرار حکومت عدل الهی جهان‌شمول، ترسیم می‌کنند. بر این اساس، از منظر عقل فلسفی صرف، نمی‌توان وقوع یا چگونگی تحولات آخرالزمانی را به نحو یقینی اثبات یا نفی کرد (ر.ک: کارگر، ۱۳۸۸: ص ۵۱؛ سهرابی، ۱۳۸۹: ص ۳۰). با وجود این محدودیت، اگر عقل با تکیه بر مبانی توحیدی و هدفمندی آفرینش مورد استفاده قرار گیرد، می‌توان به تبیینی عقلانی از ضرورت وقوع جنگ آخرالزمان دست یافت. این تبیین بر دو رکن اساسی استوار است: نخست، بر اصل هدفمندی خلقت و نظام غایتمند هستی، و دوم، بر جایگاه انسان، به عنوان موجودی مختار که میدان تجلی و تعارض میان حق و باطل در درون او شکل می‌گیرد.

۳-۱. جنگ آخرالزمان برون‌تاب تضادها و گرایش‌های درونی انسان و تکامل هدف‌دار تاریخ

یکی از مهم‌ترین دلایل عقلی بر ضرورت وقوع جنگ آخرالزمان، قانون «غایت‌مندی در نظام آفرینش» است. بر پایه جهان‌بینی توحیدی، هیچ پدیده‌ای در عالم هستی بدون هدف آفریده

۱. برای نمونه، وی عبارت «ضع الجزیه» در روایتی از کتاب بخاری (بخاری، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۱۶۸) به «بعض المهدی الحرب» تحریف می‌کند و آن را شهادی بر مدعای خود می‌داند (قادیانی، ۱۴۲۸: ص ۲۷-۲۸).

نشده است و هر موجودی از نقطه‌ای آغاز می‌کند و در مسیر حرکت از نقص به کمال، در جهت غایتی خاص هدایت می‌شود. به تعبیر شهید مطهری، هر پدیده‌ای دارای «کمال منتظری» است که باید متناسب با ظرفیت وجودی خود به آن دست یابد (مطهری، ۱۳۸۴: ج ۲۹، ص ۳۳۴).

در چارچوب همین اندیشه، فلسفه تاریخ نیز بر قانون‌مندی و غایت‌مندی سیر تحولات تاریخی تأکید دارد. تاریخ، در این نگرش، جریانی تصادفی یا پراکنده از رویدادها نیست، بلکه روندی هدف‌دار و معنادار است که دارای مبدئی است (علت فاعلی)، مسیر معینی را طی می‌کند و به مقصدی مشخص (علت غایی) می‌رسد (الاهی‌نژاد، ۱۳۹۱: ص ۱۱۸).^۱

در این مسیر هدفمند، انسان از سایر موجودات جایگاهی ویژه و متمایز دارد. او موجودی مختار است که مسیر کمال را آگاهانه و با اراده طی می‌کند. بر همین اساس، می‌تواند از مسیرهای گوناگون، راه رشد یا انحراف را برگزیند. این بدان دلیل است که ساختار وجودی انسان، آمیزه‌ای از گرایش‌های متضاد است. از یک سو عقل و فطرت او را به سوی حقیقت، عدالت و توحید فرا می‌خواند، و از سوی دیگر، نفس و تمایلات مادی او را به ظلم، خودپرستی و طغیان می‌کشاند. در این چارچوب، می‌توان تاریخ بشر را امتداد بیرونی همین تعارض درونی دانست و جامعه انسانی را صحنه تحقق یا شکست این گرایش‌ها در مقیاس جمعی در نظر گرفت.

بدین‌سان، اختیار انسان در عین حال که عامل رشد و تعالی اوست؛ زمینه بروز ظلم، ستم و تجاوز نیز می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ص ۳۳). به تعبیر شهید مطهری، مرتبه وجودی انسان اقتضا می‌کند که آزاد و مختار باشد و کمال خویش را از طریق انتخاب آگاهانه مسیر حق به دست آورد. از این‌رو، همواره میان دو راه و دو دعوت قرار می‌گیرد تا کمال مطلوب خود را تحصیل کند (مطهری، ۱۳۸۴: ج ۱، ص ۹۶). لذا، آزادی انسان در عین حال که از لوازم اراده تکوینی خداوند است، مستلزم امکان خطا، ظلم و در نهایت، جنگ افروزی نیز خواهد بود (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ص ۳۳ و مطهری، ۱۳۸۴: ج ۳، ص ۴۱۶).

۱. در همین زمینه، هگل، به عنوان یکی از نظریه پردازان فلسفه تاریخ، در نظام فکری خود، با تفسیری مشابه، تاریخ را مسیر تحقق «عقل مطلق» یا «روح جهان» می‌داند و هدف نهایی آن را دستیابی به آگاهی از آزادی معرفی می‌کند. به باور او، تاریخ بشر از سه مرحله گذر می‌کند: دوران آزادی یک تن، دوران آزادی گروهی محدود، و نهایتاً دوران آزادی همگان که در آن، روح جهان به غایت خویش، یعنی تحقق کامل آزادی، دست می‌یابد (Hegel, 1956, p. 55-56).



نتیجه طبیعی این وضعیت، صف‌آرایی دائم میان دو جبهه متقابل - پیروان حق و پیروان باطل - در عرصه تاریخ است. بدین سبب، از منظر سنت تاریخی بشر، می‌توان گفت یکی از ابعاد بنیادین تقابل حق و باطل در ساحت روابط انسانی جلوه‌گر می‌شود؛ یعنی در نسبت انسان با انسان دیگر. این عرصه، برخلاف تقابل انسان با طبیعت، صحنه بروز تناقضات اجتماعی است؛ تناقضی که در اشکال گوناگون تاریخی - از نزاع‌های طبقاتی و سیاسی گرفته تا منازعات تمدنی و فرهنگی - همواره در قالب نبرد میان قوی و ضعیف، سلطه‌گر و سلطه‌پذیر، و حق طلب و باطل‌گرا نمود یافته است. این ستیز، صرف نظر از شکل ظاهری آن، در حقیقت تجلی روحی واحد است؛ روح بهره‌کشی و سلطه‌طلبی انسان گرفتار در جدال درونی میان گرایش الهی و میل خاکی خویش (ر.ک: صدر، ۱۳۸۱: ص ۲۱۲).

بر اساس این منطق، ریشه تمامی نزاع‌های بیرونی را باید در تعارض درونی انسان جست‌وجو کرد؛ تعارضی میان «نفخه الهی» و «طینت مادی» که تا زمانی که یکی بر دیگری غلبه نیابد، ستیز در عرصه تاریخ نیز استمرار خواهد داشت. لذا همه اشکال نابرابری و سلطه در تاریخ، بازتابی از همین تضاد درونی و آزمون اراده انسان در انتخاب مسیر حق یا باطل است.

اما از آنجا که نظام هستی، بر اساس حکمت و عدالت الهی سامان یافته است، نمی‌تواند به سیطره باطل و ظلم پایان ناپذیر منتهی شود؛ زیرا باطل فاقد اصالت وجودی است و تنها در پرتو مهلتی الهی که برای امتحان بشر است، استمرار دارد. لذا بر اساس غایت‌مندی خلقت این مهلت باید سرانجام پایان یابد و حق که دارای حقیقت وجودی و ملازم با کمال است، بر باطل غلبه کند. بر همین اساس، آموزه مهدویت بر این نکته تأکید دارد که اصلاح نهایی جهان، بدون پالایش درون انسان از ریشه‌های ظلم و طغیان ممکن نیست. لذا رسالت مهدوی به عنوان رسالتی الهی، دو بُعد مکمل دارد: نخست، جهاد درونی به منظور زدودن زمینه‌های فساد از جان انسان‌ها (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۵۶)؛ دوم، جهاد بیرونی برای برچیدن ساختارهای ستم و سلطه در جامعه

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام، قَالَ: «إِذَا قَامَ قَائِمُنَا، وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُؤْسِ الْعِبَادِ، فَجَمَعَ بَيْنَهُمْ عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِمْ أَخْلَامُهُمْ» (کلینی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۵۶).

بشری^۱. زیرا تا زمانی که سرچشمه درونی شر و ظلم در وجود انسان نخشکد، اشکال تازه‌ای از همان تضاد و فساد در تاریخ بشری بازتولید خواهد شد (ر.ک: صدر، ۱۳۸۱: ص ۲۱۳-۲۱۵). بر همین اساس، در معارف مهدوی سازکاری برای رفع این تضاد و تعارض دیرینه تعریف شده است که شامل دو ساحت اصلی است: نخست، ساحت تکاملی که بر رشد عقلانی و معرفتی انسان در پرتو تجربه‌های تاریخی و آزمون‌های تمدنی استوار است؛ و دوم، ساحت تقابلی که به منزله آخرین مرحله، در قالب نبرد نهایی حق و باطل تجلی می‌یابد.

به بیان دیگر، از آنجا که در طول تاریخ بشر، دو قطب متقابل حق و باطل همواره به منزله نیروهایی فعال در عرصه حیات اجتماعی و تاریخی حضور داشته‌اند و تفاوت‌های بنیادین معرفتی و ارزشی آن‌ها مانع از شکل‌گیری همزیستی پایدار شده است؛ عقل حکم می‌کند که این نزاع تا بی‌نهایت ادامه نخواهد یافت. بر پایه اصل هدفمندی در نظام هستی، می‌بایست سازوکاری در سنت‌های الهی وجود داشته باشد که نیروهای بازدارنده تحقق غایت آفرینش، در روند این تقابل مستمر از صحنه تاریخ پالایش شوند. یکی از ابعاد این سازکار، همان «جنگ آخرالزمان» است؛ رخدادی که نه پدیده‌ای تصادفی یا صرفاً خشونت‌آمیز، بلکه نتیجه طبیعی سیر تاریخی اراده انسان و آزمون نهایی اختیار او در بستر سنت‌های الهی به شمار می‌آید.

از این رو، عقل گواهی می‌دهد که در پایان تاریخ، این تضاد به نقطه اوج خود خواهد رسید و «جنگ آخرالزمان» به منزله تجلی نهایی نزاع دیرینه حق و باطل، سرانجام به پیروزی مطلق جبهه حق و استقرار عدالت الهی در زمین منتهی خواهد شد. با این حال، اثبات گریزناپذیری این جنگ به معنای وجود خشونت سازمان‌یافته یا وقوع کشتار وسیع در سطحی مشخص نیست، بلکه هدف صرفاً تبیین اصل اجتناب‌ناپذیری این رخداد است و از میزان، کیفیت و گستره آن، با دقت و اطمینان نمی‌توان سخن گفت.

۲-۳. ادله نقلی گریزناپذیری جنگ آخرالزمان

ادله نقلی مرتبط با مسئله جنگ آخرالزمان را می‌توان به دو دسته اصلی تقسیم کرد: آیات قرآن

۱. «إِنَّا وَآلَ أَبِي سُفْيَانَ أَهْلُ بَيْتَيْنِ تَعَادَيْنَا فِي اللَّهِ قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَقَالُوا كَذَّبَ اللَّهُ... وَالسُّفْيَانِيُّ يُعَاتِلُ الْقَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (ابن بابویه، ۱۳۶۱: ص ۳۴۶).



کریم و روایات اسلامی. این دو منبع، به عنوان ارکان معرفتی در تبیین تحولات منتهی به ظهور و استقرار حکومت عدل جهانی، نقش محوری دارند. بر همین اساس، در ادامه، برخی از شواهد قرآنی و روایی مؤید گریزناپذیری نبرد نهایی بررسی می‌شود:

۳-۳. ادله قرآنی ضرورت وقوع جنگ آخرالزمان

در قرآن کریم آیه‌ای که به صورت صریح و مستقیم به جنگ آخرالزمان اشاره داشته باشد، وجود ندارد. بر همین اساس، نمی‌توان آیه‌ای را به عنوان آیه اصلی برای تحلیل این موضع معرفی کرد. با این حال، مطالعه منظومه آیات قرآن و تأمل در رویکرد آن در تبیین مسائل بنیادین، به ویژه در حوزه فرجام تاریخ، نشان می‌دهد که زمینه‌های لازم برای تحلیل ضرورت وقوع این نبرد از منظر قرآنی وجود دارد و از رهگذر سنت‌های الهی و قواعد حاکم بر تاریخ، می‌توان ضرورت و گریزناپذیری نبرد نهایی را ذیل مجموعه‌ای از آیات قرآن کریم تبیین کرد.

۳-۴. تقابل دائم حق و باطل

قرآن کریم با ترسیم دو محور بنیادین در هستی - ولایت الهی و ولایت طاغوت - چارچوب تقابل مستمر حق و باطل را از آغاز آفرینش انسان تا فرجام تاریخ تبیین می‌کند. آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ»^۱ (بقره: ۲۵۷)؛ به روشنی این دوگانگی بنیادین را نشان می‌دهد؛ دوگانه‌ای که یک سوی آن جبهه حق به رهبری انبیا و حجت‌های الهی و سوی دیگر آن جبهه باطل به محوریت شیطان و پیروان او قرار دارد.

این تقابل نخستین بار در صحنه خلقت انسان، هنگام فرمان الهی به فرشتگان برای سجده بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام ظاهر می‌شود؛ آن جا که ابلیس به سبب سرپیچی از فرمان الهی و دشمنی خود را با انسان آغاز می‌کند: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ... وَهُم لَكُمْ عَدُوٌّ بَئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا»^۲ (کهف: ۵۰؛ رک: بقره: ۳۴؛ اعراف: ۱۱؛ طه: ۱۱۶ و اسراء: ۶۱).

۱. «خداوند سرپرست آنانی است که ایمان آورده‌اند. آن‌ها را از تاریکی‌ها به عالم روشنایی خارج می‌کند و آنان که کافر شدند، سرپرست آن‌ها طاغوت است...».

۲. «چون به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، [همه] سجده کردند مگر ابلیس،... حال آنکه آنان دشمن شما هستند و ستمکاران بد جایگزینی دارند».

در همین زمینه، قرآن کریم با تبیین این دوگانگی و تقابل هستی‌شناسانه از حق و باطل، بر این نکته تأکید می‌کند که در این تقابل، پیروزی نهایی از آن جبهه ولایت الهی خواهد بود و در نهایت این جبهه و پیروان حق هستند که جامعه صالحان را شکل خواهند داد: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۱ (انبیاء: ۱۰۵). بنابراین، تقابل بین حق و باطل به عنوان یکی از محورهای اصلی در قرآن مطرح است که سیر حرکت تاریخ بر آن استوار است.

اما از آنجا که در منطق قرآن، تحقق این پیروزی، نه پدیده‌ای دفعی و صرفاً اعجاز آمیز، بلکه فرایندی تدریجی در چارچوب سنت‌های الهی و در بستر اراده و مجاهدت انسان هاست و خداوند اراده نکرده است چنین جامعه‌ای صرفاً معجزه‌آسا و با اسباب فرامادی برقرار شود. قاعده‌ای که آیات متعددی همچون ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾^۲ (هود: ۱۱۸)؛ ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا﴾^۳ (یونس: ۹۹) و ﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى﴾^۴ (انعام: ۳۵)؛ بر آن تأکید دارند که سنت الهی بر آزادی و اختیار انسان استوار است و غلبه نهایی حق تنها در پرتو انتخاب آگاهانه و پایداری مؤمنان تحقق می‌یابد، نه از مسیر جبر متافیزیکی.^۵

بر همین اساس، قرآن کریم در کنار وعده نصرت الهی، پایداری مؤمنان را رمز تحقق این پیروزی می‌داند: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُصَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ (محمد: ۷)، که در پیوند با یکدیگر شرط پیروزی تاریخی جبهه حق بر باطل خواهد بود و تحقق وعده قطعی الهی ﴿وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ﴾^۶ (صافات: ۱۷۳) را در پی خواهد داشت.

بر همین مبنا، قرآن بیان می‌کند که جبهه باطل در این تقابل، هرگز دست از مقاومت نمی‌کشد

۱. «و به راستی که پس از لوح محفوظ در کتاب‌های نازل شده بر پیامبران نوشتیم که زمین را بندگان شایسته‌ام به ارث می‌برند».

۲. «و اگر پروردگارت می‌خواست، مردمان را یک امت قرار می‌داد».

۳. «و اگر پروردگارت می‌خواست همه آنان که در زمین‌اند، همگی ایمان می‌آوردند».

۴. «و اگر خداوند می‌خواست آنان را بر [طریق] هدایت گرد می‌آورد».

۵. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (رعد: ۱۱) ﴿وَأَنْ لَوْ اِسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ (جن: ۱۶) ﴿وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا﴾ (کهف: ۵۹).

۶. «بی‌گمان سپاهیان ما هستند که پیروزند».

و این معنا هم در سطح کلان هستی‌شناختی، در گفت‌وگوی ابلیس با خداوند: «لَأَقْعُدَنَّ هُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ... وَلَا تَحِدْ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ»^۱ (اعراف: ۱۷، ۱۴) و هم در سطح اجتماعی و تاریخی، در آیات مربوط به دشمنی اهل کتاب و کافران: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ»^۲ (بقره: ۱۲۰) و «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً»^۳ (نساء: ۸۹) منعکس است. چنان‌که این تقابل را در سطح عالی‌تری ترسیم کرده و سخن از اراده کفار مبنی بر خاموش کردن نور الاهی، در برابر اراده خداوند بر غلبه دین حق سخن به میان آورده است: «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَىٰ اللَّهُ إِلَّأ أَن يَبْلُغَ نُوْرَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۴ (توبه: ۳۲-۳۳).

بر همین اساس، از منظر تحلیلی، این تقابل مستمر میان حق و باطل را می‌توان بر بنیاد سنت‌های الاهی و منطق تاریخ از دو زاویه تفسیر کرد: نخست، در سطح هستی‌شناختی، جبهه باطل در ساختار وجودی اختیار انسان ریشه دارد؛ زیرا انسان در منطق قرآن موجودی مختار و آگاه است که امکان گرایش به خیر و شر در سرشت او به ودیعت نهاده شده است. از این رو، تا زمانی که اختیار انسانی برقرار است، امکان شکل‌گیری و تداوم جبهه باطل نیز وجود خواهد داشت. این معنا، در حقیقت تفسیر فلسفی همان وعده الاهی است که ابلیس در برابر آن ایستاد و با سوگند به گمراهی انسان‌ها، به استمرار نزاع با انسان تا روز قیامت تصریح کرد.

دوم، در سطح اجتماعی و تاریخی، تداوم مخالفت با جبهه حق ناشی از پیوند منافع مادی و سلطه‌جویانه نیروهای باطل با نظام‌های غیرتوحیدی است. هرگاه دعوت الاهی به عدالت و توحید در عرصه اجتماع تحقق یابد، منافع قدرت‌های ظلم‌محور به خطر می‌افتد و این امر به صورت طبیعی به مقاومت، تحریف و در نهایت، تقابل علنی می‌انجامد. از این رو، قرآن کریم،

۱. «پس از آن روی که مرا گمراه کردی برای آنان برراه راست تو می‌نشینم... و بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت».

۲. «هرگز یهودیان و مسیحیان از تو خوشنود نمی‌شوند مگر آنکه از آیین آنان پیروی کنی...».

۳. «آرزو کردند که شما [هم] چنان‌که آنان کافر شدند، کافر شوید. و یکسان باشید...».

۴. «می‌خواهند نور خدا را با سخنان خویش فرونشانند و خداوند نمی‌پذیرد مگر آنکه نورش را کامل کند و اگرچه کافران ناخوش دارند؛ او کسی است که رسولش را به هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند و اگرچه مشرکان ناخوش دارند».

مخالفت دائم اهل کتاب و کفار با پیامبران را نه صرفاً از سر جهل، بلکه در امتداد همین سنت تاریخی تفسیر می‌کند؛ همان‌گونه که می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْتَوِّنٌ﴾^۱ (ذاریات: ۵۲). بدین ترتیب، مقاومت جبهه باطل، نه رخدادی تصادفی یا مقطعی، بلکه نتیجه منطقی آزادی انسان و لوازم آن در نظام آفرینش است؛ نزاعی که برآیند نهایی سیر تاریخی و معرفت انسان در مسیر انتخاب میان دو ولایت است.

بدین ترتیب، قرآن مصالحه نهایی میان حق و باطل را به دلیل تعارض بنیادین میان آن دو ناممکن می‌داند و بر گریزناپذیری تقابل میانشان تأکید می‌ورزد. از همین رو، فرمان می‌دهد: ﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ... حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾^۲ (توبه: ۲۹). قرآن در عین تأکید بر استمرار نبرد حق و باطل، جولان باطل را موقتی معرفی کرده و در تمثیلی زیبا، آن را به «کف روی آب» تشبیه می‌کند که سرانجام از میان می‌رود؛ در حالی که حق همچون آب زلال پایدار می‌ماند: ﴿كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ... فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً﴾^۳ (رعد: ۱۷). بر همین اساس، امام علی علیه السلام حق را سنگین؛ اما گوارا و باطل را سبک؛ ولی کشنده می‌شمارد: «إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِئْسَ» (شریف رضی، ۱۴۱۳: ص ۴۸۴).

این معنا را در آیات دیگری نیز مورد تأکید قرار می‌دهد: ﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۴ (اسراء: ۸۱) و ﴿لِيُحِقَّ الْحَقُّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾^۵ (انفال: ۸). در این آیات، واژه «احقاق» به معنای تحقق عینی و غلبه نهایی حق است؛ نه صرفاً بیان نظری یا برهانی آن. در مقابل، «ابطال باطل» به معنای نفی وجودی و ریشه‌کنی ساختاری جریان‌های باطل است. بنابراین، تحقق این دو فرایند (احقاق و ابطال) جز از مسیر تقابل عملی و تاریخی ممکن نیست و همین نکته مبنای الهی ضرورت وقوع نبرد نهایی در آخرالزمان را فراهم می‌آورد (

۱. «همچنین هیچ رسولی به سوی پیشینیانشان نیامده است مگر آنکه گفتند: جادوگر یا دیوانه است».

۲. «با کسانی از اهل کتاب که به خداوند و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و آنچه را که خداوند و رسولش حرام نموده‌اند، حرام نمی‌شمارند و به دین حق در نمی‌آیند، کارزار کنید. تا آنکه به دست خویش خاکسارانه جزیه بپردازند».

۳. «خداوند بدین سان حق و باطل را بیان می‌کند. پس اما کف [آب]-کنارافتاده -از میان می‌رود و اما آنچه به مردم سود می‌بخشد، در زمین می‌ماند».

۴. «بگو: حق آمد و باطل [از میان] رفت. بی‌گمان باطل [از میان] رفته است».

۵. «تا حق را تحقق بخشد و باطل را از میان بردارد. و اگرچه گناهکاران نپسندند».



فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۲۲۱، ص ۳۸۹؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۲، ص ۶۸۹ و طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۱۳، ص ۱۷۷).

بر همین مبنا، برخی مفسران بزرگ، تحقق وعده «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» را بر پیروزی عملی و نهایی دین حق ناظر دانسته‌اند. فخر رازی در التفسیر الکبیر تصریح می‌کند که مقصود از این آیه، غلبه قهری و استیلا از طریق جهاد است و تحقق آن در عصر ظهور مهدی موعود عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى یا بازگشت حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام خواهد بود (فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۱۶، ص ۳۳۳). همان‌گونه که علامه طباطبایی در المیزان این غلبه را سنتی الهی می‌داند که تنها از مسیر مواجهه عملی جبهه حق با باطل حاصل می‌شود (طباطبایی، ۱۳۷۴: ج ۹، ص ۳۲۹).

بدین ترتیب، بنیان قرآنی گریزناپذیری جنگ آخرالزمان روشن می‌شود؛ همان‌گونه که پیدایش اسلام با مقاومت دشمنان همراه بود، تحقق نهایی حکومت توحیدی نیز جز از رهگذر نبرد نهایی میان جبهه حق به رهبری امام مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى و جبهه باطل میسر نخواهد شد.

۵-۳. تحقق استخلاف و نبرد نهایی

این چشم‌انداز قرآنی در روایات تفسیری اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز با صراحت بیش‌تری توضیح داده شده است. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در روایت ابوبصیر می‌فرماید: «تَأْوِيلُ وَ تَحَقُّقُ نَهَائِي آيَةِ «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ... لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» هُنُوْزَ تَحَقُّقِ نِيَاْفَتِهِ وَ تَنْهَاهُ فِي عَصْرِ قِيَامِ قَائِمٍ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى مُحَقَّقٍ مِي شُوْد؛ عَصْرِي كِه دَر اَن حَتِّي مَظَاهِرِ پَنَهَانِ كَفْرِ نِيْزِ مَجَالِ بَقَا نَخَوَاهَنْدِ دَاشْتِ» (صدوق، ۱۳۹۵: ج ۲، ص ۶۷۰؛ فیض‌کاشانی، ۱۴۱۵: ج ۲، ص ۳۳۸ و بحرانی، ۱۳۷۶: ج ۲، ص ۷۷۰).

بدین ترتیب، چه در سطح تفسیر اجتهادی و چه در سطح تفسیر روایی، غلبه کامل دین حق و تحقق وعده الهی در گرو وقوع تقابلی سرنوشت‌ساز در آخرالزمان دانسته شده است؛ نبردی که در آن جبهه حق به رهبری امام مهدی عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى به صورت قاطع بر جبهه باطل غلبه یافته و زمینه

۱. «أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» ۱ فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا نَزَلَ تَأْوِيلُهَا بَعْدَ وَ لَا يَنْزِلُ تَأْوِيلُهَا حَتَّى يَخْرُجَ الْقَائِمُ عَ فَإِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى لَمْ يَبْقَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ لَا مُشْرِكٌ بِالْإِمَامِ الْإِكْرَةِ خُرُوجُهُ حَتَّى أَنْ لَوْ كَانَ كَافِرًا أَوْ مُشْرِكًا فِي بَطْنِ صَحْرَةٍ لَقَالَتْ يَا مُؤْمِنٌ فِي بَطْنِي كَافِرٌ فَكَيْسِي وَ أَقْتَلُهُ».

تحقق وعده استخلاف مؤمنان در زمین فراهم می‌شود: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾^۱ (نور: ۵۵).

از تعبیر «استخلاف» نیز ضرورت این تقابل فهمیده می‌شود؛ چراکه تحقق حاکمیت مؤمنان بدون مواجهه با جبهه باطل امکان‌پذیر نیست. طبرسی نیز ذیل این آیه با استناد به روایت، تأکید می‌کند که غلبه نهایی اسلام و پذیرش آن از سوی دیگران، یا با عزت و کرامت خواهد بود، یا با ذلت و خواری برای منکران^۲ (طبرسی، ۱۴۱۲: ج ۳، ص ۱۱۷).

همچنان که از منظر تاریخی، تحولات بنیادین، به ویژه تحولاتی که با انتقال قدرت و دگرگونی ساختارهای تمدنی همراه‌اند، همواره با سطحی از کشمکش و اصطکاک همراه بوده‌اند. آرنولد توین بی این وضعیت را ویژگی مرحله پایانی تمدن‌ها می‌داند که با «حرکات تشنج‌آمیز، هزیمت و تجمع قوا» وصف می‌شود (توین بی، ۱۳۵۳: ص ۱۹ و شاکری زواردهی، ۱۳۹۲: ص ۳۱۵). از این رو، وقوع نبرد نهایی در فرجام تاریخ، ضرورتی ساختاری در فرآیند گذار از نظم کهن به حاکمیت عدل الهی است.

۴. ادله روایی ضرورت جنگ آخر الزمان

روایات اسلامی، به ویژه احادیث مهدوی ناظر به تحولات مراحل آغازین ظهور؛ دومین منبع معتبر نقلی برای اثبات ضرورت و گریزناپذیری جنگ آخر الزمان در آستانه ظهور منجی به شمار می‌آیند. این روایات با تأکید بر تقابل قطعی جبهه حق و باطل، جنگ را مرحله‌ای اجتناب‌ناپذیر در مسیر تحقق حکومت عدل جهانی معرفی کرده و ضمن اشاره به ابعاد گوناگون آن، ریشه‌های اعتقادی، سیاسی و اجتماعی این درگیری را تبیین می‌کنند.

۴-۱. حتمیت وقوع درگیری در آستانه ظهور

در میان روایات مهدوی، برخی در روایات، بدون اشاره به جغرافیا یا کنشگران مشخص،

۱. «خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که بی‌شک آنان را در این سرزمین جانشین سازد...».

۳. «وَرَوَى الْمُؤْتَدَادُ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَبْقَى عَلَى الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ بَعْدَ عَزِيزٍ أَوْ ذَلَّ ذَلِيلٌ، إِمَّا أَنْ يُعْرِضَهُمُ اللَّهُ فَيَجْعَلَهُمْ مِنْ أَهْلِهَا، وَإِمَّا أَنْ يُدَلِّهُمُ فَيَدِينُونَ بِهَا» (حویزی، ۱۴۱۵: ج ۳، ص ۶۲۱).



به صورت مطلق بر ضرورت جنگ در آستانه قیام قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحِمَةُ الرَّحْمَنِ تأکید دارند. از روشن‌ترین این روایات، حدیث منقول از امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ است که در آن دو دیدگاه اصلی در جهان اسلام ترسیم می‌شود: نخست، دیدگاه مرجئه که تحقق دولت مهدوی را امری دفعی و صلح‌آمیز می‌دانستند؛ و دوم، دیدگاه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ که تحقق عدالت جهانی را در گرو مبارزه و رویارویی سخت با جبهه باطل معرفی می‌کند: «إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ الْمُهَدِّيَّ لَوْ قَامَ لَأَسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ عَفْوًا وَلَا يُهْرِيْقُ مِحْجَمَةً دَمٍ، فَقَالَ: كَلَّا... حَتَّى تَمْسَحَ نَحْنُ وَأَنْتُمْ الْعَرَقُ وَالْعَلَقُ» (نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۲۸۳).

امام در این روایت، هرگونه تصور از تحقق عدالت جهانی بدون جهاد و نبرد را رد می‌کند و با مقایسه فرآیند بعثت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آستانه ظهور منجی، آن را مخالف سنت الهی می‌داند. تعبیر «نَمَسَحَ... الْعَرَقُ وَالْعَلَقُ؛ نشانگر آن است که تحقق وعده الهی بدون مجاهده، رنج و مقاومت در برابر جبهه باطل ممکن نیست. این مضمون با آیات الهی نیز هماهنگ است که وعده می‌دهد: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (توبه: ۳۳)؛ یعنی اراده الهی بر غلبه حق تعلق گرفته است؛ هرچند کافران از آن ناخشنود باشند. این تقابلی «إِرَادَةُ اللَّهِ» با «کراهت کفار»، در واقع بیانگر همان مضمون روایی است که تحقق دولت موعود را در برابر اراده باطل‌گرای انسان‌ها قرار می‌دهد. در واقع امام، نشان می‌دهد که فرایند تحقق عدل جهانی جز با تلاش ممکن نیست، و هیچ اعجاز دفعی معاف‌کننده از نبرد و قتال نهایی در کار نخواهد بود؛ در نتیجه هرگونه تفکری که بخواهد در تقابل با این سنت قرار گیرد؛ جز پندار و خیالی گمراه‌کننده نیست.

روایات امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ و امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز در تأیید همین معنا، فضای پرمخاطره و جهادی آستانه ظهور را ترسیم کرده‌اند. آنان در پاسخ به کسانی که گمان می‌کردند ظهور در آرامش و صلح خواهد بود، فرمودند:

«أَنْتُمْ الْيَوْمَ أَرْحَى بَالًا مِنْكُمْ يَوْمَئِذٍ؛ وقتی از علت پرسیده شده حضرت رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمُنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ إِلَّا الْعَلَقُ وَالْعَرَقُ وَالنُّومُ عَلَى السُّرُوجِ وَمَا لِبَاسُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا الْعَلِيطُ وَمَا طَعَامُهُ إِلَّا الْجَسْبُ» (ر.ک: نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۲۸۴_۲۸۵).

این احادیث به خوبی نشان می‌دهند که پیروزی حق بر باطل، نه نتیجه صلح و تساهل، بلکه نتیجه مجاهدت و تلاش مستمر برای استقرار حق است؛ چرا که تحقق عدل الهی بدون فروپاشی ساختارهای ظلم ممکن نیست و ساختارهای ظلم نیز به دلیل آن که حیات خود را رو به پایان

می‌بینند، به مقاومت روی می‌آورند و همین امر، جنگ آخرالزمان را امری گریزناپذیر می‌نماید.

۲-۴. روایات ناظر به ابعاد و جنبه‌های مختلف جنگ آخرالزمان

دسته‌ای دیگر از روایات، علاوه بر اثبات حتمیت جنگ، به ابعاد و کنشگران اصلی آن پرداخته‌اند. در برخی از آن‌ها، سفیانی به عنوان آغازگر نبردهای گسترده در شام و عراق معرفی می‌شود که در تقابل مستقیم با جریان حق و امام موعود عَلَيْهِ السَّلَام قرار دارند. گروهی دیگر از روایات، به صراحت نقش مستقیم امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام در مقابله با باطل‌گرایان را مورد توجه قرار می‌دهند و به گونه‌ای با تحلیل محتوای آن‌ها، وقوع نبرد آخرالزمان امری قطعی تلقی می‌شود.

در این دست روایات، امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام به عنوان محور حق و عدالت، اقدام نظامی علیه جبهه باطل را هدایت و رهبری می‌کند که مقدمه استقرار کامل حکومت عدل مهدوی خواهند بود؛ همچنان که امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید:

«مُمْ يَضَعُ سَيْفَهُ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ فَلَا يَزَالُ يَقْتُلُ أَعْدَاءَ اللَّهِ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ...»

(صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ص ۳۲۹). افزون بر این، روایتی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام، نمونه روشن از پیوستگی تقابل حق و باطل در منظومه فکری شیعه است که نه تنها به گذشته تاریخی اشاره دارد، بلکه آینده و نقطه اوج این تقابل را در عصر ظهور به تصویر می‌کشد. امام عَلَيْهِ السَّلَام در این روایت، تقابل اهل بیت پیامبر با خاندان ابوسفیان را با «إِنَّا وَ آلُ أَبِي سُفْيَانَ أَهْلُ بَيْتَيْنِ تَعَادَيْنَا فِي اللَّهِ قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَ قَالُوا كَذَبَ اللَّهُ»؛ به تصویر کشیده، آن را ستیزی ریشه‌دار و الهی معرفی می‌کند که بر سر موضع‌گیری‌های اعتقادی و الهی است، نه صرفاً نزاع تاریخی و سیاسی. ذکر مصادیق این دشمنی در طول تاریخ- از جنگ ابوسفیان با پیامبر تا رویارویی یزید با امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام تأکیدی است بر استمرار این تضاد که نهایت این تقابل به نبرد سفیانی با قائم آل محمد عَلَيْهِ السَّلَام رقم خواهد خورد (صدوق، ۱۴۰۳: ص ۳۴۶).

بر همین اساس، می‌توان خروج سفیانی را که در روایات مهدوی به عنوان یکی از علائم حتمی ظهور مطرح شده است، شاهدی دیگر بر گریزناپذیری جنگ آخرالزمان دانست (ر.ک: کلینی، ۱۴۰۷: ج ۸، ص ۲۷۴؛ نعمانی، ۱۳۹۷: ص ۳۰۰؛ مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۳۷۱ و حمیری، ۱۴۱۳: ص ۳۷۴)؛ رویدادی که روایات متعدد، از جمله روایت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام خطاب به ابی حمزه ثمالی،



به صراحت بر قطعیت آن تأکید دارند. آن‌گاه که امام صحت روایت منقول از امام باقر علیه السلام را مبنی بر «خُرُوجُ الشُّفِيَّاتِ مِنَ الْمُحْتَمِ» تأیید می‌کند، در واقع از مرحله‌ای کلیدی و ناگزیر در فرآیند ظهور سخن می‌گوید که نمی‌توان از آن عبور کرد؛ به‌گونه‌ای که در این روایت، این تقابل بنیادین میان دو جبهه حق و باطل، در قالبی نمادین و تاریخی تجسم می‌یابد؛ تا آن‌جا که حتی ندای آسمانی در صبح، مردم را به حق علی و شیعیان او فرا می‌خواند و ندای شیطانی در شامگاه، جبهه باطل به رهبری سفیانی را به عنوان حق معرفی می‌کند. این دوگانگی و تضاد شدید، موجب بروز تردید در دل باطل‌گرایان شده و فضای اجتماعی را به سمت درگیری و صف‌آرایی نهایی سوق می‌دهد (نعمانی، ۱۳۹۷: ج ۲، ص ۶۵۲؛ مفید، ۱۴۱۳: ج ۲، ص ۳۷۱؛ طوسی، ۱۴۱۱: ج ۱، ص ۴۵۴؛ طبرسی، ۱۳۹۰: ص ۴۵۵ و ازبلی، ۱۳۸۱: ج ۲، ص ۴۵۹). بر این اساس، این دست روایات نه تنها یکی از ادله و شواهد روشن گریزناپذیری جنگ در آستانه ظهور است، بلکه بازتابی از سنت همیشگی تقابل حق و باطل در تاریخ است که در عصر ظهور، به اوج و نقطه پایانی خود خواهد رسید.

بنابراین، می‌توان چنین گفت که از منظر روایات ضرورت و گریزناپذیر جنگ آخرالزمان، برخاسته از عدم اشتراک مبنایی و ارزشی میان دو جبهه است؛ امری که تحقق صلح یا سازش در میان آن‌ها را در آستانه ظهور منجی غیر ممکن می‌کند. تضادی که ریشه آن، نه صرفاً در اختلافات سیاسی یا نظامی، بلکه در تعارض تام و تمام در جهان بینی، غایت‌شناسی، مرجعیت فکری است. به عبارتی دیگر، جبهه‌ای برپایه اصول توحیدی، عدالت و ولایت الهی سامان یافته، در برابر جبهه‌ای که اساس آن انکار حق، سلطه‌طلبی و طغیان بنا شده است «تَعَادِيْنَا فِي اللَّهِ قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَ قَالُوا كَذَبَ اللَّهُ» به دلیل فقدان وجه اشتراک، تنها راه پایان بخش در تقابل این دو جبهه پیروزی قاطع یکی بر دیگری خواهد بود. لذا از این منظر جنگ آخرالزمان صرفاً درگیری سیاسی یا جغرافیایی نیست، بلکه نبردی است از سر ضرورت الهی و تحقق وعده‌های خداوند بر پیروزی حق بر باطل.

نتیجه‌گیری

بر اساس بررسی‌های انجام شده، مسئله‌گریزناپذیری جنگ آخرالزمان در سنت‌های تغییرناپذیر الاهی ریشه دارد و نمی‌توان آن را صرفاً به سطح پدیده‌ای اجتماعی یا تاریخی فروکاست. تحلیل عقلی مسئله نشان داد که در منطق نظام توحیدی، جهان هستی بر دوگانه حق و باطل استوار است و در نهایت، تحقق جامعه موعود جز از طریق رفع کامل باطل و استقرار حق ممکن نیست. از این رو، جنگ آخرالزمان را باید آخرین مرحله سیر تاریخی تقابل این دو جبهه دانست. از منظر نقلی نیز، روایات مهدوی به روشنی بر حتمیت و ضرورت این نبرد تأکید دارند. در این روایات، امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام، قیام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام را همراه با درگیری سخت و مبارزه‌ای مستمر تصویر می‌کنند و اندیشه تحقق صلح‌آمیز عدالت جهانی را مردود می‌دانند. مفاد این احادیث در امتداد آیات الاهی نظیر **﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾** و **﴿لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ﴾** است که اراده خداوند را بر غلبه نهایی حق بر باطل اعلام می‌کنند. در نتیجه، جنگ آخرالزمان از منظر عقل و نقل، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای تحقق وعده عدل الاهی است. با این حال، سخن از ضرورت جنگ به معنای پذیرش خشونت ساختاری یا کشتار فراگیر نیست، بلکه بیانگر اصل گریزناپذیری سنت الاهی در رویارویی حق و باطل است؛ سنتی که در عصر ظهور به اوج می‌رسد و با تحقق کامل وعده الاهی، زمینه‌ساز استقرار حکومت جهانی عدالت خواهد شد.



منابع

قرآن کریم.

۱. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (۱۳۸۲). *مقدمه ابن خلدون*، مترجم: محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی-فرهنگی.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (بی تا). *لسان العرب*، بیروت، دارالفکر.
۳. احمدنگری، عبدالنبی بن عبدالرسول (۱۳۵۴ / ۱۳۹۵ ق). *جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون (بدستور العلماء)*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۴. اربلی، علی بن عیسی (۱۳۸۱). *کشف الغمه فی معرفه الائمه*، محقق: سیدهاشم رسولی محلاتی، تبریز، نشر بنی هاشمی.
۵. آریانپور کاشانی، منوچهر (۱۳۸۲). *فرهنگ انگلیسی - فارسی پیشرو آریان پور*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۶. آگوستین قدیس (۱۳۹۳). *شهر خدا*، مترجم: حسین توفیقی، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
۷. بنیاد پژوهش های اسلامی، گروه کلام (۱۳۷۲). *شرح اصطلاحات فلسفیه*، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی.
۸. بوتول، گاستون (۱۳۷۴). *جامعه شناسی جنگ*، مترجم: هوشنگ فرخجسته، تهران، شرکت انتشارات علمی-فرهنگی.
۹. بیت العدل اعظم (۱۹۸۵ م). *وعده صلح جهانی (ترجمه بیانیه بیت العدل اعظم خطاب به اهل عالم)*، مترجم: دارالانشاء محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده، ویلمت ایلینوی، انتشارات لجنه امور احبای ایرانی-آمریکایی.
۱۰. تهانوی، محمد اعلی (۱۳۷۵). *موسوعه کشف اصطلاحات الفنون و العلوم*، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون.
۱۱. توین بی، آرنولد ج. (۱۳۵۳). *تمدن در بوتنه آزمایش*، مترجم: ابوطالب صارمی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۲. ثابتی، عرفان (۱۳۹۹). *آیین بهائی، جامعه و سیاست*، بی جا، انتشارات بنیاد تسلیم.

۱۳. حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۱۳ق). *قرب الاسناد*، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۴. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). *فرهنگ دهخدا*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۵. دوستدار، فرزین (۱۹۸۵). *پیام صلح*، بی جا، انتشارات پیام دوستی گروه میثاق.
۱۶. زبیدی، محمد بن محمد مرتضی (۱۳۷۳). *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، دارالفکر.
۱۷. زمخشری، محمود (۱۴۵۷ق). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، تصحیح: مصطفی حسین احمد، بیروت، دارالکتب العربی.
۱۸. سرور، ابراهیم حسین (۱۳۸۷/۱۴۲۹ق). *المعجم الشامل للمصطلحات العلمیه والدینیّه*، بیروت، دارالهادی.
۱۹. سهرابی مشتقین، فرامرز (۱۳۸۹). *مهدویت و فلسفه تاریخ*، قم، مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت).
۲۰. سید مرتضی، علی بن حسین (۱۴۰۵ق). *رسائل الشریف المرتضی*، قم، دارالقرآن الکریم.
۲۱. شرتونی، سعید (۱۳۷۴). *أقرب الموارد فی فصیح العربیّه و الشوارد*، تهران، دارالاسوه.
۲۲. الشركه الاسلامیه (۲۰۱۰م). *الجهاد: المفهوم الاسلامی الصحیح*، انگلستان، الشركه الاسلامیه المحدوده.
۲۳. شیرازی، صدرالدین محمد (۱۹۸۱م). *الحکمه المتعالیه فی الاسفار الاربعه*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۴. شریف رضی، محمد بن حسین (۱۴۰۳). *نهج البلاغه*، مصحح: عطاردی قوچانی، عزیزالله، تهران، نشر بنیاد نهج البلاغه.
۲۵. صاحب بن عباد، اسماعیل بن عباد (۱۳۷۳). *المحیط فی اللغه*، بیروت، عالم الکتب.
۲۶. صدر، محمدباقر (۱۳۸۱). *سنت های تاریخ در قرآن*، محقق: جلال الدین موسوی اصفهانی، تهران، نشر تفاهم.
۲۷. صدوق، محمد بن علی (۱۳۹۵). *کمال الدین و تمام النعمه*، محقق: علی اکبر غفاری، تهران، نشر اسلامیه.
۲۸. صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۳ق). *معانی الاخبار*، محقق: علی اکبر غفاری، قم، دفتر



- انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۹. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۹۰). *إعلام الوری بأعلام الهدی*، تهران، نشر اسلامی.
۳۰. طبسی، نجم‌الدین (۱۳۹۵). *سفیانی*، قم، مرکز تخصصی مهدویت.
۳۱. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱ق). *الغیبه*، محقق: عبادالله تهرانی و علی احمد ناصح، قم، دارالمعارف الاسلامیه.
۳۲. عمید، حسن (۱۳۸۹). *فرهنگ فارسی عمید*، تهران، انتشارات راه رشد.
۳۳. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۹ق). *کتاب العین*، قم، انتشارات هجرت.
۳۴. فروید، زیگموند (۱۳۸۲). *تمدن و ملالت‌های آن*، مترجم: محمد مبشری، تهران، انتشارات ماهی.
۳۵. قادیانی، غلام احمد (۱۴۲۸ق). *باغه من بستان المهدی (رساله حقیقه المهدی)*، انگلستان، الشركه الاسلامیه.
۳۶. قادیانی، غلام احمد (۲۰۱۵م). *فتح اسلام*، مترجم: ریاض باری، انگلستان، انتشارات بین‌المللی اسلام.
۳۷. قادیانی، غلام احمد (۲۰۲۴م). *تربایق قلوب*، مترجم: کاشف علی، انگلستان، انتشارات بین‌المللی اسلام.
۳۸. کارگر، رحیم (۱۳۸۳). *آینده جهان: دولت و سیاست در اندیشه مهدویت*، تهران، بنیاد فرهنگی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف.
۳۹. کارگر، رحیم (۱۳۸۵). *مهدویت و فرجام ستیزش حق و باطل*، فصلنامه علمی. پژوهشی انتظار موعود، شماره ۱۹.
۴۰. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*، محقق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۴۱. ماکیاولی، نیکولو (۱۳۷۷). *گفتارها*، مترجم: محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی.
۴۲. مجتبیایی، فتح‌الله؛ مجتهد شبستری، محمد؛ و تفضلی، احمد (۱۴۰۱). *مدخل آخر الزمان*، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
۴۳. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱). *جامعه و تاریخ در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی

امام خمینی.

۴۴. مطهری، مرتضی (۱۳۸۴). *مجموعه آثار*، تهران، نشر صدرا.

۴۵. معین، محمد (۱۳۸۱). *فرهنگ معین*، تهران، کتاب راه نو.

۴۶. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). *الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد*، قم، کنگره

شیخ مفید.

۴۷. میرزایی، امین (۱۳۸۱). «*آرماگدون، عوام فریبی و انتظار مهدی* عجل الله تعالی فرجه الشریف»، نشریه موعود،

شماره ۳۳۴.

۴۸. نخاولی، مهدی (۱۴۰۳). *پایان تاریخ و نبرد نهایی*، مشهد، نشر معارف راه حق.

۴۹. نعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۳۹۷). *الغیبة للنعمانی*، محقق: علی اکبر غفاری، تهران، نشر

صدوق.

۵۰. نوروزی خیابانی، مهدی (۱۳۸۶). *فرهنگ جامع لغات و اصطلاحات سیاسی انگلیسی-فارسی*،

تهران، نشر نی.

۵۱. نوری، حسین علی (بهاء الله) (۱۳۷۷). *مجموعه الواح (لوح بشارات)*، آلمان، لجنه نشر.

۵۲. هانتینگتون، ساموئل پی (۱۴۰۳). *برخورد تمدن ها و بازسازی نظم نوین جهانی*، مترجم:

محمد علی حمیدرفیعی، تهران، دفتر پژوهش های فرهنگی.

۵۳. الاهی نژاد، حسین (۱۳۹۱). «*مهدویت؛ فرجام تنازع حق و باطل*»، فصلنامه علمی-پژوهشی

انتظار موعود، سال ۱۲، شماره ۲۹، ص ۱۰۵-۱۳۸.

۵۴. یعقوب، امیل (۱۳۸۳). *المعجم المفصل فی الجموع*، بیروت، دارالکتب العلمیه.

55. Clausewitz, Carl von (1976). *On War*, edited and translated by Michael Howard and Peter Paret, Princeton, Princeton University Press.

56. Fukuyama, Francis (1992). *The End of History and the Last Man*, New York, The Free Press.

57. Hegel, G. W. F. (1956). *The Philosophy of History*, translated by J. Sibire, New York, Dover Publications.



57. <https://www.catholicfrequency.com/saints-augustine>.

